

عکس:
image bank

روایت نجات معجزه‌آسای ۳ خواهر از غرق حتمی

۳ قلوها در کانال مرگ

لیلا حسین‌زاده
تپش

دو هفته از حادثه هولناکی که در اصفهان برای سه قلوها افتاده و چیزی نمانده بود جان‌شان را در کانال آب از دست دهند، می‌گذرد. نه پدر و مادر بچه‌ها و نه حتی اهالی محل، باورشان نمی‌شود یسنا و حسنا و هسرا سه قلوهای افغان از مرگ حتمی نجات پیدا کرده باشند. همه می‌گویند جان به در بردن دختر بچه‌های دو ساله از کانال آبی به عمق ۴ متر که ممکن است حتی بزرگسالان را هم غرق کند، چیزی شبیه معجزه است.

میراحمد ابراهیمی، پدر ۴۰ ساله سه‌قلوها به خوابش هم نمی‌دید، وقتی صبح زود برای کار روزانه به میدان تره‌بار اصفهان می‌رود تا لقمه‌ای نان حلال برای زن و بچه‌اش به دست بیاورد، حادثه تلخ و سیاهی، بیخ گوش او و خانواده‌اش کمین کرده باشد.

سه‌قلوها از صبح خانه را روی سرشان گذاشته بودند. مادر حتی فرصت سرخاراندن نداشت. یك پایش در اتاق بود و سعی می‌کرد بچه‌ها را آرام کند، یك پایش هم در آشپزخانه بود تا ناهار درست‌کند.

مرضیه، دختر هشت ساله‌اش هم با این‌که کمك حالش بود، اما باز هم هیچ‌کدام حریف شیطنت‌های سه قلوها نبودند. ناهار را که خوردند، مادر تصمیم گرفت برای آرام کردن بچه‌ها، آنها را به پارك ببرد. ساعت یك بعدازظهر که شد به سه قلوها و مرضیه لباس گرم پوشاند تا آنها را به پارکی که نزدیك خانه بود، ببرد.

هر چه سه قلوها دست و پا می‌زدند، بیشتر در آب چهار متری کانال فرو می‌رفتند

بازی مرگبار

مرضیه گرم بازی بود و سه قلوها هم آتش می‌سوزاندند. صدای جیغ و شادی کودکانه‌شان سکوت پارك را شکسته بود. همه با شنیدن صدای خنده‌های سرخوشانه‌شان به سمت آنها برمی‌گشتند و لبخند می‌زدند. نیم ساعت بعد، مادر متوجه شد سه قلوها پوشك‌شان را کثیف کرده‌اند و وقت آن بود که عوض شوند. مادر از آن روز توضیح می‌دهد. «به مرضیه گفتم من به خانه زن همسایه می‌روم تا آب بیاورم و بچه‌ها را بشویم، تو حواست به بچه‌ها باشد و چشم از آنها برندار تا من برگردم. هنوز چند دقیقه از رفتنم به خانه زن همسایه نگذشته بود که دیدم مرضیه وحشت‌کرده و نفس زنان به در خانه‌شان آمد.»

مرضیه صحبت‌های مادرش را ادامه می‌دهد: «مادرم که رفت آب بیاورد، به سه قلوها نگاه کردم و دیدم دست همدیگر راگرفته‌اند و مشغول بازی هستند. من هم مشغول سرسره بازی شدم، اما آن‌قدر مشغول بازی بودم که اصلا یادم رفت آنجا یك کانال آب خطرناك وجود دارد و ممکن است خواهران کوچکم درون آن سقوط کنند. مدتی‌که بازی کردم، دوباره به سمت خواهرانم برگشتم تا ببینم چه می‌کنند که متوجه شدم هیچ‌کدام‌شان نیستند. حسابی ترسیده بودم و نمی‌دانستم چه کنم. هر طرف را نگاه کردم، سه قلوها را ندیدم. هر قدر صدایشان زدم، هیچ جوابی نشنیدم. گریه‌ام گرفته بود. تنها کاری که از دستم بر می‌آمد این بود که به سمت خانه زن همسایه بروم و به مادرم بگویم بچه‌ها گم شده‌اند. دوان دوان به سمت خانه همسایه رفتم و سراغ مادرم را گرفتم. تا او را دیدم گفتم مامان سه قلوها نیستند. نمی‌دانم کجا رفته‌اند.»

مادر که هنوز جملات مرگبار مرضیه در گوشش زنگ می‌زند، در ادامه صحبت‌های دخترش از روز حادثه می‌گوید: «تا مرضیه گفت بچه‌ها گم شده‌اند، دیگر حالم را نفهمیدم. گوش‌هایم انگار کر شده بود و دیگر چیزی نمی‌شنیدم. کور شده بودم و همه جا را تیره و تار می‌دیدم. یکدفعه دنیا جلوی چشمانم سیاه شد و همان‌جا از حال رفتم.»

فرشته‌های نجات

در حالی که زن همسایه وحشت کرده بود و سعی می‌کرد مادر مرضیه را به‌هوش بیاورد، از آن طرف در کانال آب، خیلی خبرها بود. سه قلوهای کوچك میراحمد روی آب سرد کانال دست و پا می‌زدند و آب، بیرحمانه وارد ریه‌های کوچك‌شان می‌شد تا خفه‌شان کند. هر چه سه قلوها دست و پا می‌زدند، بیشتر در آب چهار متری کانال فرو می‌رفتند.

انگار مرگ، بیرحمانه بیخ‌گلوی سه قلوها را چسبیده بود و رهایشان نمی‌کرد. آب زیادی وارد ریه‌هایشان شده و چیزی نمانده بود هر سه پیش از فوت کردن کیك تولد سه سالگی‌شان، با زندگی نوپای‌شان خداحافظی کنند. تقدیر اما، سرنوشت دیگری برایشان رقم زده بود.

چند نفر از افرادی که در صف نانوایی ایستاده بودند تا نوبتشان برسد، چشم‌شان به کانال آب و سه قلوهایی افتاد که بی‌حال و بی‌رمق روی آب روان بودند. به‌سرعت به سمت کانال رفتند و به‌سختی بچه‌ها را از آب بیرون کشیدند.

پدر بچه‌ها می‌گوید: «آن‌طور که برایم تعریف کرده‌اند، بعد از دیدن بچه‌ها، یکی از اهالی محل با اورژانس و آتش نشانی تماس گرفت تا برای کمك بیایند. آمبولانس که رسید، بچه‌ها را به‌سرعت به بیمارستان منتقل کرد. یکی ازسه قلوها حالش خوب بود، اما دو خواهرش بیهوش شده و حتی یکی‌شان به کما رفته بود.

مادرشان هم که به‌هوش آمده و حالش بهتر شده بود، به بیمارستان آمد. یك چشمش اشك بود و چشم دیگرش خون. نگران بود برای دخترهایش اتفاقی بیفتد. من هم نگران بودم، اما سعی می‌کردم خودم را کنترل کنم. دعاهایمان به درگاه خدا مستجاب شد و هر دو دخترم به‌هوش آمدند و بعد از سه روز از بیمارستان مرخص شدند.»

هزینه کمرشکن سه قلوها

میراحمد با این‌که خدا را بابت سلامت دخترانش شکر می‌کند، اما از وضعیت بد مالی‌اش گله مند است و ادامه می‌دهد: «هزینه سه شب بستری شدن دخترانم در بیمارستان چهار میلیون تومان شد که برای من خیلی زیاد بود و توان پرداخت آن را نداشتم و برای همین مجبور شدم از پسر خاله‌ام قرض کنم. من در میدان مرکزی تره‌بار اصفهان کار می‌کنم و درآمد ناچیزم، کفاف چهار فرزندم و به‌خصوص سه قلوها را نمی‌دهد. ای کاش مسؤولان در تامین هزینه سه قلوها کمکم می‌کردند یا حقوقم را افزایش می‌دادند تا شرمنده خانواده‌ام نباشم.»